

وزدن چربی دشمن کردن چربی را **سواف** سوهنکهای با دسوم **سح** با لقمه نان
و نهجاه و کرده کردن و با کنگ کردن خوردن رفتن خوردن و خوردن طعام از چربی
سقاغ با لقمه چربی بند و خرد که بر سر پوشند تا که آلوده نشود و چربی که بیفتد نماند
را بدان استوار کنند و این هر دو نعمت بسیار است آمده **سح** با لقمه رفتن و سر راه رفتن
و سر سینه شدن **سح** با لقمه و میل کردن و لقمه نمانده و با لقمه کوبیت بدین صورت
و کفایت باری و بختین در خست و شکافتن باری و لقمه است از جود و نزهت است بد
خود و بعضی بر سر نمانده **سح** با لقمه بنده و نشودن و نشودنی و کوشش مفرد و چربی
اسماع جمع و اسامع جمع اسم و اسم الکلیان کتابت در حکم طبعی که با دشمنان
با خود در اشتدای و بختین آن خواهد آمد و بان کلبان و با لقمه کنگ از کفایت و نام
نیک نشودن و بعضی گفته اند که سمع با لقمه نشودن و با لقمه نشودنی و بختین کنگ
بدین است از جرم **سح** با لقمه نشودن و بختین بدین بسیار نشودن و جاسوس
سح نشودن و نشودن **سح** خرب و نیکو **سح** با لقمه و مسافت
خوب شدن **سح** بختین جان **سح** با لقمه بکار ماندن و باره از نشود **سح**
با لقمه نامت قوم نوح و باره از نشود **سح** خالی **سح** با لقمه رفتن آب بهر
سح با لقمه چربی که در کنگ انسان کنگ و در خست و نگاه طبع بد چربی که نمانده و
و بعضی گفته اند **سح** با لقمه کل مال و بختین گاه کل **سح** با لقمه جاری شدن آب
بر زمین و آب جاری بر زمین **سح** **سح** **سح** با لقمه فام و فام شدن نعمت
سح تمام **سح** با لقمه دندان شمس کی افکنان گاو و گوسفند **سح** گاو
کوسه شمس **سح** با لقمه آسان بکل و نشودن شراب و خوردن آن اگر
شدن چربی در کبی را بچه و بچه جان باشد که دیگری در میان نماند **سح**
با لقمه نشودن و خوردن و کالو مانده باشد **سح** **سح** با لقمه و الا لقمه نشود

دیوار

دیوار و بهینه سکن و بختین ترفیق دست و شکافتن کرد که در ناخن بر بار
کنده شدن لقمه خرمای و بختین یک خرمای و موی دم **سح** با لقمه و اگر برده
زهره شستن و بختین تاریک شدن شب و پرورده و بختین باریکی میان و لا
غری شکم **سح** با لقمه برده یا آنکه بختین و پرورده که بر سر آرد و زنده در میان آنها
خرجه باشد و هر بار چه از سحاف کوسید **سح** با لقمه دور کردن سوز پوست
و تراشیدن میر از پشت و سوزختن چربی و بردن ما در ابرو **سح** با لقمه باری
و شتر ماده که بدین است او بر داشتند باشد **سح** با لقمه چاری **سح** با لقمه
نیک پیش شدن و با لقمه و لقمه نیک و حفظ و کم طوف شدن و بختین شفا **سح**
مرد سیک و نیک طوف و جاده اندک یسمان نیک است **سح** بختین تاریکی
در کشتنای و شب دور آمدن چه و بر آمدن آن در کشتنای چه در این بین با تاریکی
سح بختین کوبان شتر **سح** با لقمه خوردن بر سر کنگت را در سره با لقمه باری
سفنید که از رزمای خوب خانه زنده در آن در آید و بختین خافل کردن
و خطا کردن و خرفتن کردن در خرچ مال و جاده و بختین عقل و فکر و موی چربی
و بختین آب از اطراف حوض و بختین چربی سفیدمان از لقمه سفید و با لقمه
و کمر را نادان و خطا کننده **سح** با لقمه نان و کنگ کوشش و اسب دراز
سح با لقمه شام و بختین شاخ خرما یا بزرگ آن و ترفیق و شکافتن کرد که در کنگ
و چهار چوب و سنجاریست چون اگر در لقمه سفید سوزد و موی خرد و در ابرو
سح **سح** با لقمه و ششده قاپور یا از بزرگ خرما بافتن و بختین کرده خوردن و در و بر
زمین رفتن مرغ **سح** نیک است آن شتر و کلاه است **سح** با لقمه در وقت
که آرد کرده و بختین کاف دست خورد و بختین نیکند **سح** با لقمه زبون در باری
از چربی و کارجیه و خاک نرم نماند و آردی که وقت بختین چون غبار بار رود